

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - هژدهم اپریل 2012

## ظرافتهای زبان عامیانه کابلی

(قسمت دوم)

همین لحظه که مصروف نوشتن این سطورم، نوای آشنا از کوی و دیار آشنا به طنین آمد.  
تلفون را برداشتم؛ دوست ارجمندی بود که بعد از جورپرسی پرسید:

"میفامین که از کجا تلفون میکنم؟"

گفتم والله نفامیدم؛ گفتم:

"مه از کوچۀ دیوانبگی کابل و از پهلوی خانۀ مامای تان تلفون میزنم." (1)

بی اندازه خوش شدم؛ مثل اینکه فروغ زمین و زمان را بمن بخشیده باشند؛ هک و پک ماندم.  
گفتم:

« وقتی پای بدین کوچه و گذر نهادم، حیقم آمد که با شما در تماس نیایم و شما را در جریان  
نگذارم. آخر شما معنأً با تمام وجود تان حاضر و ناظر کابل استید....»

پرسید:

« چی فرمایش دارین؟؟؟»

گفتم:

«فقط مردم کابله از طرف مه سلام بگوئین!!!»

سپس با فرستادن روبوسی، سفر خوشی را برایش آرزو کرده و تلفون را ماندم.

در دل گفتیم، عجیب تصادفی که آن عزیز جساماً در کابل چکر میزند و من با خامه و در عالم رؤیا و خیال رهسپار همان کوی جانانم. ندای دوست را تأییدی در کارم دانسته و عزم جزم کردم که این سلسله را جدیتر ادامه بدهم.

حدوداً سه سال پیش که به تقریب و مناسبتی در شهر اسن **Essen** المان بودیم، آن ارجمند را از نزدیک دیدم. سپارش آن زمانش را هرگز فراموش نمیکنم که فرمود:

« انجنیر صایب!

عمر تان دراز باشه و سالهای سال به خوشی و سلامتی بسر ببرین؛ چه میشه که خاطرات تانه از کابل نوشته کنین!!!»

مثل اینکه فرمایش آن ارجمند آیت مُنزل باشد، دست به کار گردیدم و اولاً سلسله مقالات "سرگردانی قلم و خاطرات نوستالژیک" را که قبلاً سر دست گرفته و یکه پر یکه پر پیش میبردم، با جدیت بیشتر دنبال کردم. ناگزیرم بگویم که بعد از آن فرمایش، هرچه درین مسیر و استقامت بر زبان خامه جاری میگردد، خواهی خواهی لیبیک به ندای آن دوست عزیز منست.

قسمت اول این سلسله که در صفحه دهم اپریل 2012 پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نقش بست، به استقبال گرم تعدادی از خوانندگان گرامی پورتال روبرو گشت. این عزیزان هرکدام به رسته خود تشویق کردند، تا این گفتار را هرورمرو و زود زود دنبال نمایم. در حالی که از حسن نظر و ذره نوازی دوستان سپاسگزاری مینمایم، وعده میدهم که گوشه های مختلف زبان عامیانه کابلی را بی پروا بکاوم و نکاتی را که دیگران نیآورده اند - **یا لااقل به این "لیس و لباس"** - عرضه نمایم. و چه خوب شد که ضرب المثل "**اول پیاله و دُرد**" به تحقق نپیوست، ورنه چه خاکی بسر میکردم، که کابلیان ارجمند همیشه گفته اند:

« **سرِ خر بالا شدن یک عیب و از خر پایان شدن، عیب دیگر!!!**»

خدا یارِ جان مردم کابل، که به هیچ سر راضی نیستند و سرِ هر گپ و کاری فُوشق میخوانند. اگر پایت را راست نهی گویند، مثلی که پایش شیخ مانده و یا خشک شده. اگر کج نهادی گویند، کجپای است. اگر راست را گفتی میگن، آدم ساده دل و بی سیاست اس و اگر دروغ را پسندیدی میگن که یارِ شر است. غیبت شان نشه، خدا همراه مردم کابل پوره کُنه، ما خو به ایشان بس آمده نمیتانیم.

علاوه از لیبیک بسفارش و فرمایش دوستان، این سلسله را به دو هدف ذیل به میدان انداخته ام: - یکی اینکه وطنداران عزیز خود را که پا به سن مانده، عمر مبارک شان به بالا گرانیده و از شست گذشته است، با یادی از گوشه های قشنگ فرهنگ کابلی مصروف نگه دارم؛ با گوشه هائی که امیدوارم انبساط آورد و به یاد "**کابل جانو**" (2) اندازد.

- هدف اصلی و کُلّیتر اما اینست، تا واقعاً زوایای ناکاویده زبان عامیانه کابلی کافته شود، باشد که مدخلی گردد برای دیگران و خصوصاً "**تازه نَفسان**"، تا با داشتن فرصت بیشتر و زمینه بهتر این کاوش را دنبال نمایند.

در قسمت قبلی تعدادی از اصطلاحاتی که در هیئت "**کنایه**" استعمال میگردند، تقدیم شد. دوست معزّزی ضمن عبارات نوازشگر خود ترتیب و معنای ترکیب "**در نمد موی پالیدن**" را یادآوری کردند. بدین وسیله شرح مختصری را تقدیم میکنم:

اصطلاح "در نمد موی پالیدن" ذومعنین است؛ یعنی دو معنی دارد:

– یکی اینکه چون "نمد" خود از پشم بُز مالیده میشود، در واقع سراسر "موی" است، پس "در نمد موی پالیدن" ظاهراً بدین معناست، که در جمع انبوه موی، پالیدن موی اصلاً مفهومی ندارد و کاملاً بیهوده است.

– این اصطلاح مگر معنایی باطنی و واقعی هم دارد و آن بدین صورت است که: اگر کسی یک دانه "موی" را در "نمد" اندازد، بازیافتنش کاریست فوق العاده مشکل و به اصطلاح زیبایی زنان کابلی خیلی "دُشقار"؛ عیناً در سطحی که یافتن "موی" در "خمیر" خالی از اشکال نیست. از همین سبب اصطلاح "در نمد موی پالیدن" را مُعادل و مُرادف آوردم با اصطلاح "در خمیر موی پالیدن".

و اینک؛ تعدادی دیگر از اصطلاحات کابلی که مطلب را به "کنایه" افاده میکنند:  
– "از سرِ کلِ کسی دست و ردار شدن": کنایه از "انصراف از مزاحمتِ کسی". مثلاً گویند:

« بابا از سرِ کلِ ما دست و ردار شو!!! »

یعنی که

« ما ره دگه آزار نته!!! »

این اصطلاح نیز حتماً سجره (شجره) ای داشته، تا بدین صورت و هیئت درآمده است؛ یقیناً به مانند بسا اصطلاحات دیگر.

– "سرکه برات آوردن": کنایه از "فرطِ ترشروئیِ کسی". در قدیم معمولاً به موجبِ کاغذی چیزی را از کسی میستاندند. این کاغذ را "برات" (3) میگفتند. کابلیان نازکخیال طرف مورد نظر را به کنایه میفهمانند، که کس برای طلبِ "سرکه" نیامده است، که اینقدر "ترشروئی" میکند!!!

آن بیت معروف را بسا کسان شنیده اند که :

حاجت ترشی ندارد نان شیخ

ترشی رویش کفایت میکند

– از کیسه خلیفه بخشیدن: کنایه از "بخشیدن از دخلِ شخصی دیگر"؛ مانند آن مثل منظومی که فکر کنم همچنان تراویده طبع و قَد حضرت سعدی شیرازی ست:

خرج گر از کیسه مهمان بُود

حاتم طائی شدن آسان بُود

– کُگوگک زدن: اصطلاح زنان و کنایه از "تنهای تنهای بودن" و "از تنهایی رنج بردن"؛ شاید عیناً بمانند پاختک که بر شاخسار نشسته و از دستِ تنهایی کوکو میزند. آن بیت مشهور از صنف پنجم مکتب چقدر زیباییان است که :

کوکوزنان فاخته، نشسته بر شاخسار

به شاخ سرو بلند، ناله کند زار زار

مثلاً گویند:

« روز تمام روز ککوگک میزنم و کس نیس که خبرمه بگیره.»

– روزی کسی ده(در) بالِ کفتر شدن: باز هم اصطلاح زنان کابلی ست که بقسم نفرین و دعای بد(4) نثار کسی کنند؛ مثلاً اگر کدام کسی آزاری رسانده باشد، گویند:

«روزیش ده بال کفتر!!!»

یعنی:

«روزی از پیش و او از پشتش!!!»

– ده دریا بردن و تشنه پس آوردن: کنایه از "مهارت کسی در فریبکاری و بازی دادن". از بهر مثال گویند:

« ده گپ فلانی نکنی که آدمه ده دریا میبره و تشنه پس میاره!!!»

و حالی آمدم سر اصل گپ و بفرموده قشنگ قماربازان کابلی؛ "سر سولاخ کدن بجل". کسانی که شرمونک و شرمندوک استند، این قسمت را نخوانند:

– "از بیوه ... گدائی کردن": کنایه از "سودای خام پختن" است، عیناً به مانند "آهن سرد را کوفتن" و "از زمین خشک ماهی گرفتن". چون "گدائی کردن" از "بیوه" چیزی را که خود کریاب آن است، توقع و هوسی ست سخت بیهوده!!! خواننده عزیز متوجه شده باشد که زبان عوام ترکیب "گدائی کردن" آن شیئی را به کار برده است و نه کلمات بی آزاری از قبیل "خواستن" یا "طلبیدن" و امثال آن را!!!

– کون کاری: کنایه از "توان و طاقت و جاغور کار" است؛ چنان که آن مثل معروف کابلی گوید:

"نداری کون کاری، چرا ارزن بکاری"

– سر و کون کسی را یکی کردن: کنایه از "لت کردن بیحد و اندازه کسی؛ یعنی تا آن اندازه کسی را زدن که سر و آخرش بهم خورد.

– کون کسی خاریدن: کنایه از "خود را در گیر دادن" یا "خود را سزاوار عقوبت ساختن"؛ چنان که مثل معروف گوید:

« تا کون بز نخاره، نان چوپانه نمیخوره!!!»

(تا کون بز نخارد، نان چوپان را نمیخورد!!!)

– از کون مُلا کده پاکتر بودن: کنایه است از "منتها درجه محتاج و بی پول بودن". ملا که همیشه وضو میکند و استنجاء میگیرد، معلومدار نهانگاهش آئینه واری پاک است و عاری از هرگونه چرک و لوث و کثافت. حدس میزنم که چون "پیسه" را "چرک دنیا" خوانده اند، پس کسی که ازین چرک عاری باشد، چون شرمگاه پائینی ملا صاحب واریست که عاری از آلودگیهاست.

– کون کسی کج شدن: کنایه از "کدورت پیدا کردن نسبت به کسی"؛ مثلاً گویند:

« نمیفامم که چرا کونش کتی ما کج شده؟؟؟»

- "کتی کسی از یک پاچه گوز زدن یا از یک کون گوز زدن": کنایه از "هنوائی عام و تام دو یا چند نفر" است.

- "از پاچه کشیدن": کنایه از "بی حیائی".

- کون را کتی خشتک جنگ انداختن: کنایه از "بهم انداختن دو دوست صمیم". زبان عوام با این اصطلاح - به مانند بسا موارد دیگر - موضوع را بشکل تمثیلی مجسم میسازد. معمولاً "خشتک" با آن قسمت بدن، یاران همدم یکدیگرند و زبان عوام مهارت کسی را تمثیل میکند که حتی بین این دو یار موافق نیز جنگ و معرکه برپا میدارد.

## عَفَّت و رِگَتِ کلام:

زبان عامیانه و زبان ادبی و کتابی، هرکدام طرز و آداب خاص بیان خود را دارند. زبان عوام و گفتار بی پرده و پوست کنده سخن میگوید و زبان ادبی و کتابی مرام را در پرده بیان میکند. زبان عوام مطلب را بدون مجامله ارائه میکند، در حالی که زبان ادبی آنرا در لفافه و کپسول شیرین عرضه میدارد. زبان عامیانه سدشناس و تیوگزار نیست، برعکس در برابر زبان ادبی صدها سد سکندر و تیو قد بر می افزاوند. زبان عامیانه همان طور که می اندیشد میگوید و زبان ادبی و مکتوب فارمولبندی را که بر زبان می آرد از ته دل با آن موافق نیست. زبان عامیانه بی پروا ست و زبان ادبی و کتابی ریاکار و دیپلماتیک. زبان عامیانه صادق است و زبان ادبی منافق....

شاید کسانی موضوع را با "عَفَّت" و "رِگَت" کلام در ارتباط آورده و بگویند که زبان عوام "رکیک" است و زبان ادبی و مکتوب "عفیف". دریافت من از موضوع مگر اینست که:

« زبان عامیانه بی پروا ست و زبان ادبی شیرین سخن و ظاهر ساز؛ زبان عامیانه صادق است و زبان ادبی منافق!!»

از طریق مثالهایی که در قسمت اول و بالخاصه قسمت دوم این سلسله بر سیل نمونه برگزیدم، خواسته ام بی پرده گوئی و بی پروائی و صداقت زبان عامیانه و زبان گفتار را در بیان مطلب مجسم بسازم و نشان بدهم که زبان عوام مطالبی را بیان میکند که افاده آنها برای زبان ادبی و کتابی امروزی ما مقدور نیست. وقتی که "زبان ادبی و کتابی" را با کلمه وصفی "امروزی" قید میکنم، میخواهم بگویم که در گذشته های دور چنین نبوده، بلکه در آن زمانها و زمانه ها زبان ادبی و کتابی هم جرأت فاشگوئی و بی پرده و پوستکنده گوئی را داشته است. اگر باور ندارید گذری به آثار آجله و بزرگان ادب ما بکنید و اشعار عریان و برهنه خداوندگار بلخ، حضرت مولوی رومی، هزلیات شیخ شیراز، حضرت سعدی، و افاده های بی پرده عارف فحیم، حکیم سنائی غزنوی و امثال ایشان را مرور فرمائید.

شاید کسی بگوید:

زبان شعر "مستثنا"ست و گویا حالت استثنائی دارد؛ چون زبان شعر اقتضاتی دارد که همیشه با زبان نثر دمساز نیست. شاید بگوید که شعراء در هر زمانه ای برای خود آزادیهای را قائل گشته اند و کسانی که مطالب خاصی را خواسته اند بی پرده بگویند، بهتر دانسته اند که از زبان شعر استمداد کنند. البته این هم بجای خود بحثی دارد، که کافتنش درینجا ضرور نیست.

## توضیحات:

1 - گذر "دیوانیگی" یکی از گذرهای قدیم کابل قدیم است که مربوط به منطقه "عاشقان و عارفان" کابل میشود. این گذر از "سه دکان عاشقان و عارفان" شروع گردیده و تا "سپوت شترخانه" - "ماوریت پولیس شترخانه" - ادامه مییابد. طرف شرق آن "گذر وزیر" و طرف غرب آن "گذر ملاغلام" قرار دارند. جایی که آن دوست ارجمند از کابل تلفون کرده بود، در نزدیکی "سه دکان عاشقان و عارفان" واقع است. دو خانه درین منطقه از شهرت زیاد برخوردار بود. یکی خانه "فقیر جان و محیی الدین جان آرتی" (ماماهای مرحوم راقم) و در مقابلش سرای "عبدالحمید خان تاجر". "حمام عبدالحمید" که از حمامهای خوب و مدرن آن زمان کابل بود، متصل منزل مالک آن "مرحوم عبدالمحید تاجر" قرار داشت. در غرب خانه سرای مانند "فرزندان مرحوم شیر آرتی"، "مکتب نمره اول عاشقان و عارفان" موقعیت داشت. راقم تا صنف دوم ابتدائی را در همین مکتب پرخاطره و عزیز گذرانیده و بعد به "لیسه حبیبیه" رفته است. در مورد این گذر نوشته ای زیر دست دارم که به سلسله "سرگردانی قلم و خاطرات نوستالژیک" عرضه خواهد گردید.

2 - در متن بالا ترکیب زیبای "کابل جانو" بر زبان رفت و چرا از زیبایی این ترکیب اندک نگویم؟؟؟ چنان که میدانیم در هر زبان کلمات تحبیبی و محبت آمیز سراغ میگردد. این کلمات را در اصطلاح دستور زبان "اسم تصغیر" و یا "مصغر" نامند. کلمه "تصغیر" که مصدر باب "تفعیل" عربی ست، اصلاً در معنی "خرد ساختن" و "کوچک ساختن" است. این مقوله مگر کلماتی را هم در بر میگیرد، که محبت و تحبیب و نوازش و تعظیم و تکریم و ... را میرسانند. پس "تصغیر" هم "تحقیر" را افاده میکند، هم "تحبیب و تعظیم و تکریم و نوازش و ..." را و هم عرصه استعمال "بی طرف" دارد و محض جهت "خُردسازی" شیئی استعمال میگردد؛ و البته تنها همین حالت است که مفهوم اصلی "تصغیر" را در بر میگیرد.

- کلماتی نظیر "جویچه، شاخچه، صنوقچه، مژه) که اصلاً "مویچه" بوده بعد بدین صورت ابدال گردیده است)، مویک، ... مفاهیمی اند که بیطرفانه و بدون حب و بغض از "کوچک سازی" ممدوح حکایت دارند.

- کلماتی چون "مردکه، زنکه، ..." مثالهای بیان تحقیر است.

- ترکیباتی چون "مادرک، پدرک، برادرک، خواهرک، مادرو، خوارو(خواهرو)، از "تحبیب" حکایت میکنند.

البته نباید تنها به علامات کلاسیک تصغیر از قبیل "ک، که، چه، و، ه، ی، ..." چسبید، بلکه کلماتی را که از روی تحبیب و اعزاز و اکرام و نوازش در آخر اسمای اشخاص خاص آورده میشوند، نیز باید در زمره "علامات تصغیر" شمرد؛ مثل:

برادر جان، کابل جان، کابل نازنین، خانمک عزیز، خواهر شیرین، خواهر گل، رفیق گل، دوست عزیز، برادر جان شیر، یار جانی، برادرزاده نور دیده، فرزند ارجمند، دختر دلبنده، ... صیغه مفرد متکلم ضمیر متصل یعنی "م" را که از روی اکرام و احترام و محبت در آخر "اسمای اشخاص" و "لقبهای خانوادگی" استعمال میکنیم، نیز باید در زمره علامات تصغیر

پذیرفت. به مثالهای آتی توجه فرمائید: پدر **جانم**، مادرم، **ننه ام**، **کاکای معظمم**، **خاله ام**، **مادرکلانم**، **پدرکلان بزرگوارم**، **خسرکلانم**، ...، **ماماگلم**، **لالاکویم**، **خان بابایم**، **گل کوکویم**، **شیرین گلم**، **عمه کوکویم**، **خاله بیویم**، **عمه کلانم**، **ماماکلانم**، ....

ناگفته نماند که دادن القاب خانوادگی از روی اکرام و محبت، فقط در فرهنگ مردم افغانستان سراغ میگردد. در زبانها و فرهنگهای ممالک دیگر چنین چیزی را سراغ ندارم!!!

کلماتی که زیر قاعده "تصغیر" آمده اند، "مُصَغَّر" نامیده میشوند. "مُصَغَّر" (بر وزن "موقِّع و معظَّم و موظَّف و مشرَّح و مذکَّر و مؤنَّث") لغتاً و از نگاه صرفِ عربی "اسم مفعول" این مصدر اند، که شرح حال و شأن نزول آنها در بالا گذشت. با این مقدمه تمهیدی برویم و ترکیب "کابل جانو" را بشگافیم.

کلمات "جان" و "و" از علامات "تصغیر" اند و وقتی هردو روی هم انباشته شوند، منتهای محبت و نوازش را میرسانند. معمولاً مادران فرزندان خود را با چنین تصغیرِ مضاعف نوازش میدهند؛ مثلاً گویند:

« فلانی جانو، یا فلانی جانی!!! یکدفعه بیا که پشتت بسیار دق شدیم(شده ام)»

وقتی مادری فرزند خود را با چنین نوازش مضاعف مخاطب میسازد، منتهای عشق و علاقه خود را به او ابراز کرده است و میدانیم که در زیر چرخ کیود و گردون گردان، بالاتر از عشق مادری نسبت به فرزندش، عشقی وجود ندارد!!!! حالا وقتی کابل عزیز را "کابل جانو" خطاب میکنیم، در واقع همان عشق اعظم خود را نسبت به این شهر ارجمند و به جان برابر بیان کرده ایم، عشقی که فقط از قلب یک مادر مهربان نسبت به فرزندش میتواند بترآود. اقرار میکنم که هیچ ترکیبی بالاتر از "کابل جانو" محبت و عشق نسبت به "کابل" را تداعی کرده نمیتواند؛ نه "کابل عزیز"، نه "کابل نازنین"، نه "کابل محبوب القلوب"، نه "کابل عزیز دل"، نه "کابل بجان برابر" و نه امثالهم.

اقرار میکنم که ترکیب "کابل جانو" اختراع من نیست، بلکه آن را از "یوتیوب" استعاره کرده ام. گویا واضع ترکیب "کابل جانو" از ظرافت و باریکی زبان عامیانه کابلی بکلی باخبر بوده است. از قرار معلوم "کابل جانو" نام کدام "ستودیو" یا "بُنْگاه هنری" در کابل است. لنگی که در ذیل انداخته میشود، سری به کوی شاد و شادخوار موسیقی میزند و آهنگی را از حنجره های گوارای دو هنرمند جوان ما "ستاره جان" و "دین محمد جان غمخوار"، عرضه میدارد. خواننده عزیز متوجه لوحه "کابل جانو" باشد که بزبان انگریزی و در هیئت **Kabuljano** جلوه میکند:

<http://www.youtube.com/watch?v=iCfjANgU0Pc>

- 3 - کلمه "برات" بر اثر حذف "همزه" از کلمه عربی "برائت" ساخته شده است. کلمه "برائت" در زبان عرب معمولاً در دو مفهوم به کار رفته است:
- "عاری شدن از آلودگی"
  - "خلاص شدن از قرض"

این کلمه در زبان دری و فارسی با "مدلول اولی"، بحال خود باقی مانده، ولی با "مدلول دومی" با حذف همزه در هیئت "برات" درآمده است.

4 - زنان کابلی ترکیب "دعای بد" را در شکل مقلوب "بددعا" نیز بسیار استعمال میکنند، که معمولاً با تلفظ "بدوآ" اداء میشود. از همین کلمه است که بعداً ترکیب "بدوآگر" (بددعاگر) را ساخته فراوان استعمال نمایند. "بدوآگر" به کسی میگفتند که در حق دیگران دعای بد کرده و از درگاه خداوند برای شان جزاء و عقوبت سخت استدعاء میکرد. در مقام هشدار از "بدوآگران" مثلاً میگفتند:

« هُش کنین فلانی ره آزار نتین که بسیار بدوآگر اس!!! »

(هوش کنید! فلانی را آزار ندهید که بسیار بددعاگر است!!!)

اکثر زنان پیر کابل در حق بدکنشان و ظالمان دعای بد میکردند؛ آخر انتقام دیگر از دست آن بیچاره ها ساخته نبود. بی آزار ترین بدوای زنان مثلاً چنین بود:

"خدایم جزایته بته!!!"

(خدایم جزایت را بدهد!!!)

موضوع "دعای نیک" و "دعای بد" زنان کابلی در یک بخش این سلسله مستقلاً بررسی خواهد گردید.

( ادامه دارد )

( برلین - 17 اپریل 2012 )